

# تبیین مبانی فکری نازیسم و علل و عوامل موثر در هژمونی آن بعد از جنگ جهانی اول در آلمان

## کرامت عبدلی

دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، ایران

## طاهره بیژنی

دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ اروپا، دانشگاه آزاد اسلامی واحد داراب، ایران

### چکیده:

نازیسم که بواسطه هیتلر و حزب ناسیونال سوسیالیسم بعد از جنگ جهانی اول در آلمان سربرآورد. یکی از دهشتناکترین حکومت‌های تاریخ می باشد، که نه تنها در آلمان و اروپا بلکه سایه هراس انگیز و رعب آور آن در سراسر جهان قرن بیستم، ملت‌ها و دولت‌های مختلف را متأثر ساخت. و با شعله‌ور ساختن جنگ جهانی دوم صحنه‌های تاریکی را در تاریخ رقم زد.

چرایی سر بر آوردن چنین حکومتی مطلقه و تمامیت خواه و تبیین علل و عوامل موثر بر ظهور آن در کشوری پیشرفته و مدرن همانند آلمان، همراه با بررسی زمینه‌های فکری و اوضاع سیاسی و اقتصادی موثر در شکل‌گیری نازیسم مهمترین مسئله‌ی مطرح شده در این مقاله می باشد که نگارندگان آن معتقدند؛ وجود و پرورش اندیشه سیاسی اقتدارگرا و تمامیت خواه در فلسفه سیاسی آلمان که خواهان دولتی مطلقه و یکپارچه می باشد، همراه با ضعف و انحطاطی که بر دولت و اوضاع سیاسی و اقتصادی آلمان بعد از جنگ جهانی اول مستولی شده بود، راه را برای هژمونی نازیسم هموار می ساخت.

کلیدواژگان: نازیسم، هیتلر، آلمان، توتالیتاریانیسم، جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم

## ۱- مقدمه:

انسان دنیای مدرن که خود را خاستگاه خود بنیادانگاری تلقی کرده و از اینکه با تکیه بر عقلانیت ابزاری خویش و فارغ از امدادهای ماورایی توانسته است طبیعت را مسخر قدرت و اراده ی خویش قرار دهد، همواره بخود بالیده است. اما در ادامه رشد و توسعه تکنولوژی و پیشرفت بشر در قرن بیستم که نشان از اوج خرد و عقلانیت ابزاری بشری داشت، اتفاقات و ضایعات جبران ناپذیری به وقوع پیوست که خط بطلانی بود بر آنهمه فخر و مباهات انسان. در ابتدای قرن بیستم شروع جنگ جهانی اول میلیونها انسان را کشته و مجروح و آواره ساخت. اما این پایان کار انسان خود بنیادانگار نبود. در اندک زمانی کوتاه بعد از جنگ جهانی اول ابتدا موسولینی در سال ۱۹۲۲م با حزب فاشیسم در ایتالیا قدرت رابه دست گرفت و در آلمان نیز هیتلر با حزب نازیسم توانست قدرت را در سال ۱۹۳۳م از آن خویش سازد. در ادامه با اتحاد میان نازیسم و فاشیسم اتفاقاتی به وقوع پیوست که منجر به شعله ور شدن بزرگترین جنگ تاریخ بشری در سال ۱۹۳۹م شد. که با مرگ ۷۰ میلیون نفر انسان بیگناه و برجای گذاردن خساراتی غیرقابل شمارش از قبیل میلیونها مجروح، آواره و بی خانمان از سراسر جهان در سال ۱۹۴۵م خاتمه یافت.

هیتلر که آغازگر این جنگ ویرانگر بود، در آلمان نیز با کشتار بسیاری از مردم، بویژه مخالفان و از بین بردن احزاب و مطبوعات، به پی ریزی حکومتی پرداخت که دموکراسی و بسیاری از آزادی های اساسی را میان برداشته و با تحدید جامعه مدنی و حوزه عمومی، به گسترش قدرت دولت تحت رهبری مطلقه و ایجاد جوی حاکی از اختناق و رعب و وحشت تحت سیطره گشتاپو پرداخت.

در این مقاله قصد داریم علاوه بر تبیین مبانی فکری و آراء اندیشه های موثر در شکل گیری فلسفه ی نازیسم، با رهیافتی تحلیلی- تاریخی به تبیین اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آلمان بعد از جنگ جهانی اول نیز بپردازیم تا بتوان به درک عمیق تری از شرایط ظهور توتالیتاریسم در آلمان بعد از جنگ جهانی اول دست یافت.

## ۲- تبیین اندیشه های موثر در شکل گیری مبانی فلسفه سیاسی نازیسم

در این مبحث هدف آن است تا به پی جویی برخی از مهمترین مبانی و مولفه های حکومت نازیسم در آلمان پردازیم و به این پرسش پاسخ دهیم که آیا حکومت نازیسم بدون هیچ زمینه فکری و یکباره در آلمان توانست به هژمونی برسد و یا اینکه قبل از ظهور این حکومت مبانی فکری و نظری آن معنادهی شده بود؟ همچنین بدانیم فلاسفه و متفکران آلمانی چه تاثیری در فراهم آوردن زمینه های فکری این حکومت داشته اند؟

از آنجایی که یکپارچی و تمامیت خواهی دولت همراه با قدرت مطلقه و بی چون چرای رهبری که از ایشان شخصیتی فرهمند و اسطوره ای می ساخت، همراه با نژاد پرستی و جنگ طلبی از مهمترین مبانی و مولفه های حکومت نازیسم می باشند، در فلسفه سیاسی هگل و نیچه به تبیین این مبانی می پردازیم.

علاوه بر مفاهیم فوق، در دایره فکری هگل، «ملت» از اهمیت و جایگاه بالایی برخوردار می باشد. وی در این باره معتقد است: «اصل تکامل تاریخ، روح ملی است. در هر عصری یک ملت هست که وظیفه گذراندن جهان را از مرحله دیالکتیکی که بدان رسیده است بر عهده دارد. در عصر ما این ملت البته آلمان است»<sup>(۱)</sup> هگل در ادامه این بحث می افزاید: «اما علاوه بر ملل، ما باید اشخاص تاریخی را نیز به حساب آوریم، و این اشخاص رجالی هستند، که آن تحولات دیالکتیکی، را که باید در عصر آنها صورت گیرد، در هدفایشان تجسم یافته است. این اشخاص قهرمانند و حق دارند قوانین اخلاقی معمول را نقض کنند.»<sup>(۲)</sup>

در منظومه فکری هگل دولت نیز والاترین نوع اجتماعی است که در آن روح متحقق می گردد. و روحی که ضرورتاً متحقق می گردد، روح ذاتاً آزاد است. و چون انسان موجودی عاقل و خودآگاه می باشد، آزادی را والاترین ارزش می داند. که این آزادی تنها در دولت می تواند به دست آید.<sup>(۳)</sup> هگل معتقد است: انسان فقط در حالت یک شهروند فرمانبردار موجودی اخلاقی و آزاد است. بنابراین دولت در اندیشه ایشان کلیتی عقلانی و اخلاقی می باشد که می بایست شهروندان در آن ذوب شوند. و همین جاست که می توان گفت ساخت دولت به نوعی مطلقه و یکپارچه می باشد. چون «دولت عبارت است از حیات اخلاقی که بالفعل وجود دارد و اینکه تمام حقیقت روحانی که یک فرد آدمی داراست، از دولت است... دولت مثال الهی است، بصورتی که روی زمین وجود دارد...»<sup>(۴)</sup>

هگل از چهار تمدن سخن می راند که عبارتند از: تمدن شرقی، یونانی، رومی و ژرمنی. که تعصب نژادی وی باعث می شود، از منظر ایشان تمدن ژرمنی والاترین نوع تمدن باشد.<sup>(۵)</sup>

هگل در آثار فلسفه خویش به دفاع از جنگ طلبی نیز می پردازد و می گوید: خوب است گاهی جنگی درگیرد. چون در جنگ وضعیتی پیش می آید که در آن ما بر بیهودگی مال و منال دنیوی آگاهی یافته و بدان عمل نماییم. از همین روی جنگ یک ارزش اخلاقی مثبت بیان می شود که بواسطه آن سلامت اخلاقی اقوام در نتیجه بی اعتنایی نسبت به استقرار از تعینات محدود حفظ می شود. چون صلح چیزی جز رکود و انجماد در پی ندارد.<sup>(۶)</sup> در ادامه این بحث منطق قهرمان پرستی هگل شکل می گیرد که مردانی بزرگ را می پروراند. که در پی ایجاد دولت "جهان-تاریخی" وارد میدان می شوند و چنین نیروی پُر عظمتی می بایست بسیاری از گل‌های معصوم را زیر پانواده و موانع راه را درهم شکنند. البته می بایست به این نکته نیز توجه داشت که این قهرمانان، به عنوان عاملان روح مطلق و همانند خود دولت مطلق، نباید با معیارهای انسانهای معمولی مورد داوری قرار گیرند.<sup>(۷)</sup>

نیچه<sup>(۸)</sup> نیز که در دروان قدرت یابی بیسمارک در آلمان می زیست، مسیحیت و دیدگاههای اخلاقی سنتی را مورد حمله قرار می داد و نوع دوستی و مساوات طلبی را شکلهای پستی از احساسی گری ناشی از مسیحیت بیان می کرد که می بایست بجای آنها از خود پرستی و از انسانی که از اخلاقیات و بردگی مسیحیت فراتر رفته تا به موقعیت انسان برتر یا همان "ابرمرد" دست یابد تجلیل کرد.<sup>(۹)</sup>

نیچه کمترین اعتقادی به به ارزشهای دوران روشنگری و تحمل ارزشها و هنجارهایی چون عقل، کلیت، پیشرفت، جهانشمولی، اخلاقیات و امثالهم را نداشت. و از دیدگاه ایشان ادعاهای روشنگری پوچ و بی معنا می نمود. منظومه فکری ایشان را می توان مبتنی بر سیمای دوگانه دیونیزوس<sup>(۱۰)</sup> دانست که بیانگر تضاد و دوگانگی بوده و جهان را ملعبه اراده خویش ساخته بود. «بدین ترتیب نیچه دیونیزوس را الگوی خود قرار داد تا بر اساس آن بداند که چگونه باید در طوفان سهمناک و آشفته زندگی عمل کند. و به عقیده نیچه هر مردی که به این شیوه عمل کند به نوبه خود یک "ابرمرد" خواهد بود.»<sup>(۱۱)</sup>

نیچه بسیار بر این نکته که تاکید داشت که هیچ چیز جز پیدایش عظمت، در خور اعتنا نیست، و همین نیز حساس ترین و حیاتی ترین نکته در فلسفه تاریخ نیچه و نظریه اش در باب ارزش ها است و همینطور وجه کلید آرای اشرافی (آریستوکراتیک) وی در زمینه اخلاق و

مخالفت وی با سوسیالیسم و دموکراسی<sup>(۱۲)</sup>. اراده‌ی معطوف به قدرت نیز مهمترین جوابی است که نیچه در پاسخ به این پرسش که چه چیز آدمیان را به آنچه می‌کنند، بر می‌انگیزد؟ بیان کرده است. بدین سان در اندیشه نیچه، فاعلیت و سوژگی انسان مدرن تحت تاثیر ناخودآگاه ذهنی اش (اراده‌ی معطوف به قدرت) قرار می‌گیرد. بنا به نظر نیچه، اراده معطوف به قدرت اصلی است که در سراسر طبیعت مشاهده می‌شود و بر طبق آن «خود» یا «مرکز قدرت» به فراسوی مرزهای خویش گسترش می‌یابد و در برابر دیگری عرض اندام می‌کند و می‌کوشد آنرا به تملک و زیر سلطه خویش در آورد. اراده معطوف به قدرت، نیروی محرکه همه ارزش‌گذاری‌ها است<sup>(۱۳)</sup>. بدین‌گونه نیچه می‌کوشد تا انسان دموکراتیک مدرن را پشت‌سر گذارد و به انسان جدیدی با ارزش‌های فلسفی و سیاسی جدیدی دست یابد.

نیچه در ستایش جنگ و بیزاری از صلح و خطاب به سربازان می‌گوید:

«من به شما توصیه می‌کنم، به جای کار بکنید! من به شما توصیه می‌کنم که در عوض صلح، فتح کنید! بگذارید، کارت‌ان، جنگ و صلح تان فتح باشد! تنها کسی می‌تواند راحت و آسوده باشد که تیر و کمانی و کمانی در دست داشته باشد. و گرنه محاوره و مجادله، پیوسته ادامه خواهد یافت، بگذارید صلح تان فتح باشد! آیا اعتقاد شما بر این است که مقصد و هدف عالی، جنگ را مقدس می‌سازد؟... جنگ و شهادت کارهای مفیدتری از ترحم انجام داده اند...»<sup>(۱۴)</sup>

در مجموع و با تمام تناقضاتی که در فلسفه نیچه و بویژه تفاسیری که از آن بعمل آمده است باید گفت؛ نیچه هر آنچه را که صورتی از گرایش‌های دموکراتیک دارد، خوار و پست و مخالف انسان والا می‌داند و خود از آن براثت می‌جوید. نیچه دموکراسی را از اساس نفی و طرد می‌کند و به جای آن سیستم آریستوکراتیک را بر می‌گزیند که از نظر وی محیطی برای سرکشیدن و پیشرفت سروران و والاتباران است؛ سیستمی که اساساً ضد دموکراتیک و مبتنی بر تفاوت میان انسان‌های والا و انسانهای پست و حقیر (یا بس‌بسیاران) است.

با توجه به اوضاع سیاسی و اقتصادی آلمان بعد از جنگ جهانی اول و حقارت و هیجانی که بر مردم وارد شده بود، با قدرت‌گیری هیتلر در آلمان فلسفه نیچه نیز بسیار مورد توجه و تبلیغ قرار گرفت<sup>(۱۵)</sup>. (که البته نباید از تحریفهایی نیز که در توجیه نازیسم، در آن صورت گرفته است چشم‌پوشی کرد). در گزارش‌ها آمده است که سربازان آلمانی در حالی به جبهه می‌رفتند که در یک جیب پالتو خود کتاب مقدس و در جیب دیگر چنین گفت زرتشت را

داشتند. برای همین نیز بود که نیچه در آرمان نازیسم منظور شد تا به این جنبش حقانیت و مشروعیت فلسفی داده شود. اندیشه های وی به نظرات نازی ها اعتبار و قدرت فکری می داد. الیزابت خواهر نیچه<sup>(۱۶)</sup>، چندین بار هیتلر را به بازدید آرشو نیچه دعوت کرد، و در یک مورد عصای نیچه را به او هدیه کرد.<sup>(۱۷)</sup>

بنابر آنچه گذشت می توان گفت به لحاظ فکری زمینه های ظهور و هژمونی نازیسم و افکاری که با توسل به آنها موجبات استحکام قدرت نازی های را فراهم می آورد، از قبل وجود داشته است.

چون در نازیسم با اعتقاد به اینکه؛ اندیشه و عقل مشخصه ی آدمیت و انسان بودن نیست بلکه نژاد، خانواده و سنت، ریشه ها و پایه های اساسی جامعه ی انسانی را تشکیل می دهند. در نظام نازیسم یک رهبر قدرتمند به نام "پیشوا" وجود دارد که مافوق قانون است. همه مردم و همه نهادها و سازمان ها باید از او اطاعت کنند؛ زیرا به عقیده آنها، رهبر از هر گونه خطا و اشتباهی مصنون است.<sup>(۱۸)</sup> لذا در تبیین مبانی فکری نازیسم و فاشیسم می بایست به آثار فلسفی همین فلاسفه رجوع کرد.

### ۳- رویکردی بر اوضاع سیاسی و اقتصادی آلمان بعد از جنگ جهانی اول و صلح ورسای:

نه تنها آلمان که بسیاری از کشورهای جهان در ابتدای قرن بیستم با مشکلات سیاسی و اقتصادی شدیدی درگیر بودند، بویژه بعد از جنگ جهانی اول که خسارات و آسیب های بسیاری برای تمام بشریت در تمام نقاط جهان در پی داشت، چون در این جنگ حدود ۹ میلیون نفر کشته شدند؛ در حدود ۲۲ میلیون نفر (به نسبت یک سوم) معلول و از کار افتاده، ۷ میلیون نفر برای همیشه ناقص و معلول شدند و حدود ۵ میلیون نفر نیز مفقود شدند، بیش از پیش موجد نا امنی و نگرانی میان مردم شده بود و بسیاری از تلاشها را در جهت تحقق امنیت و دموکراسی در جهان بی ثمر گذاشت. لذا بسیاری از مورخان و محققان عرصه تاریخ معاصر اروپا، ترس و هیجان ناشی از جنگ جهانی اول، عدم کارآمدی دولت و گسست سیاسی حاکم بر دولت، نظامیان از جنگ برگشته و سرخورده، بدهکاری و غرامت های سنگینی که بر دوش آلمان به عنوان مقصر اصلی جنگ گذاشته شده بود، ترس ناشی از بلشویسم و کمونیسم و... برخی از مهمترین علل اجتماعی در بررسی علل ظهور نازیسم بیان می کنند.<sup>(۱۹)</sup>

### ۱-۳- صلح ورسای و پیامدهای آن برای آلمان:

بعد از آنکه آلمان در جنگ جهانی اول مغلوب شد، توسط فاتحان جنگ و در کنگره صلح ورسای به عنوان مقصر اصلی جنگ شناخته شد که می بایست غرامتهای بسیاری را بپردازد و تحقیقهای بسیاری نیز متحمل شده؛ هیئت دیپلماتیک آلمان با ۲۸۰ عضو راهی فرانسه شد تا معاهده را امضا کند. رهبران فرانسه دستور اکید داده بودند که قطار حامل این هیئت نمایندگی با سرعت ۱۶ کیلومتر در ساعت حرکت کند تا آلمانی ها بتوانند خرابی هایی را که به قول فرانسویها مسببش بودند، ببینند. هنگامی که نمایندگان آلمان به ورسای رسیدند، ژرژ کلمانسو نخست وزیر فرانسه با لحن تندى با آنها صحبت کرد و گفت: " وقت آن رسیده که حساب های سنگینمان را تصفیه کنیم." (۲۰)

در این معاهده ۴۴۰ شرط پیش روی آلمان قرار داده بودند و آلمانها می بایست آن را می پذیرفتند.

دولت آلمان بر طبق ماده ۲۳۱ معاهده ورسای، مسؤول جنگ جهانی اول شناخته شده و می بایست کلیه خسارتهای متفقین در طول جنگ را به صورت غرامت پرداخت نماید. کمیسیون غرامت که از جانب کشورهای متفق فاتح تشکیل گردید، کل غرامت پرداختی از طرف آلمان را ۶۶۰۰۰ میلیون لیره تعیین کرد. دولت آلمان می بایست در زمان مقرر، اقساط غرامت را پرداخت کند. از آنجا که میزان غرامت بطور کلی و میزان قسط در هر مرحله، متناسب با تواناییهای آلمان نبوده و آن کشور قادر نبود که با یک اقتصاد جنگ زده، این بار مالی سنگین را تحمل نماید، بحران غرامت به وجود آمد. در مجموع مهمترین پیامدهای صلح ورسای برای آلمان به شرح ذیل بود:

۱- شرایط معاهده آلمان را از بیشتر از قلمروش محروم کرد. مستعمرات آلمان در آفریقا، چین، حوزه اقیانوس آرام گرفته شد. ایالات آلمانی زبان آلزاس و لرن، واقع در مرز فرانسه و آلمان، به فرانسه واگذار گردید. اراضی وسیعی که زمانی در تصرف آلمان بود جدا و به لهستان واگذار شد. راین لنت، اراضی حاصل خیز غرب رود راین، به متفقین سپرده شد، که قرار بود برای پنجاه سال بعدی در تصرف آنها باشد. معاهده نه تنها وسعت جمعیت و توان نظامی آلمان را کاهش می داد بلکه براقصان نیز اثر گذاشت بسیاری از اراضی ای که به تصرف متفقین درآمد نواحی مهم صنعتی، کانی یا کشاورزی بودند چنان که یک تاریخدان برآورد

کرده (معاهده حدود ۱۳ درصد قلمرو پیش از جنگ آلمان، ده درصد جمعیت آن ۷۵ درصد کارخانه های آهن، آن و ۲۵ درصد باکیفیت ترین معدن زغال سنگ آن را گرفت) (۲۱) همچنین تمام متصرفات آلمان در ماورای دریاها به بریتانیای کبیر، فرانسه، بلژیک و ژاپن به عنوان قائم مقام مجمع اتفاق ملل واگذار شد.

۲- تکان دهنده ترین بخش های معاهده ورسای آن چیزی بود که به بندهای مقصربودن معروف شد. طبق این شرایط مردم آلمان به خاطر شروع جنگ مقصر شناخته می شدند و از آنجا که آلمان مقصر جنگ بود مردم آلمان می بایست مسئولیت پرداخت غرامت جنگی را عهده دار می شدند به نظر متفقین (برچسب قیمت) جنگ جهانی اول حدود صد میلیارد دلار (بیش از ششصد میلیارد دلار امروزی بود) اما آلمان به هیچ وجه در شرایطی نبود که بتواند این مبلغ را پرداخت کند. (۲۲) همچنین معادن زغال حوزه (سار) به فرانسه واگذارگردید با باز خرید آن توسط آلمان پس از پانزده سال. سرزمین (سار) می بایست تا سال ۱۹۳۵ توسط مجمع اتفاق ملل اداره شود و در آن تاریخ برای تعیین وضع نهایی آن به آرای عمومی مراجعه شود. آلمان تمام امتیازات تجاری و حوزه های نفوذ اقتصادی خود را در چین، سیام، لیبریا، مصر، مراکش و سایر نواحی عقب مانده از دست داد. لوکزامبورگ از اتحاد گمرکی آلمان جدا شد و از نظر اقتصادی به بلژیک پیوست. مقررات پیچیده ای برای کنترل رودخانه های آلمان توسط متفقین تنظیم شد.

۳- معاهده اندازه ارتش آلمان را به طرز چشم گیری کاهش می داد. معاهده تنها یک نیروی صد هزار نفری را برای آلمان مجاز می شمرد، که بخش بسیار کوچکی از نیرویی بود که آلمان در دوره جنگ در اختیار داشت. نیروی دریایی آلمان ناگذیر بود زیر دریایی های خود را تحویل دهد و تنها حق داشت شش کشتی جنگی قدرتمند خود را نگه دارد معاهده همچنین آلمان را از ساختن تانک، هواپیماهای نظامی و دزدیگر جنگ افزارهای تهاجمی منع می کرد. که به شرح زیر می توان آن را دسته بندی کرد: ۱- قشون آلمان به حداکثر ۱۰۰۰۰۰ نفر تقلیل داده شود. ۲- سربازگیری عمومی لغو شود و فقط سربازان داوطلب به مدت دوازده سال و افسران به مدت ۲۵ سال پذیرفته شوند (این عمل برای آن بود که آلمان نتواند با گردش خدمت، سربازان تعلیم دیده، در ذخیره داشته باشد). ۳- نیروی دریایی آلمان به یک واحد گشتی با ظرفیت محدود کاهش یابد و آلمان از داشتن زیر دریایی کاملاً ممنوع گردد. ۴- تمام ناحیه غربی رودخانه (راین) و یک منطقه به عمق



پنجاه کیلومتر در ساحل شرقی (راین) برای همیشه منطقه غیر نظامی گردد و تمام استحقاقات منهدم و آلمان از داشتن پادگان ممنوع گردد. ۵ - ساختن اسلحه تحت نظر یک هیأت نظامی از طرف متفقین و داشتن هرگونه تسلیحات سنگین از قبیل تانک، هواپیمای بمب افکن و توپخانه کالیبر بزرگ قذغن باشد. ۶ - استحقاقات نیروی دریایی (هلیگولند) منهدم و کانال (کیل) غیرنظامی گردد.

۴ - بر طبق ماده ۲۳۱ از قرارداد صلح ورسای، آلمان مسئولیت تمام خسارات و ضایعاتی که جنگ به متفقین و کشورهای متحد و اتباع آنها وارد آورده بود به گردن گرفت. ادعای قانونی برای جبران خسارات مالی مبتنی بر یادداشتی بود که متفقین قبل از متارکه جنگ همراه با چهارده اصل ویلسون برای صلح داده بودند. در یادداشت ذکر شده بود که: (آلمان همه خساراتی را که به مردم غیر نظامی متفقین وارد شده بود، جبران خواهد کرد...). بعد از بحث بسیار، تصمیم گرفته شد که هزینه هایی از قبیل برقراری وظیفه به سربازان سابق و کمک مالی به خانواده سربازان در مدت اقامت آنها در جبهه را می توان در لیست غرامات منظور کرد. برای شروع پرداخت غرامات، آلمان می بایستی علی الحساب: ۱ - تمام کشتیهای تجارتي خود را واگذار کند. ۲ - مقدار زیادی از دامها، مواد خام، زغال سنگ، مواد شیمیایی و غیره خود را تحویل دهد. ۳ - پنج میلیارد دلار نقد قبل از ۲۱ ماه مه ۱۹۲۱ بپردازد. سرانجام، مبلغ کل غرامات توسط هیأت غرامات، ۲۷ میلیارد دلار تثبیت شد. چون پرداخت این مبلغ، خارج از توانایی آلمان بود، نتیجه واقعی قسمت مربوط به غرامات معاهده، تحمیل بندگی اقتصادی بر آلمان بود و بدون تجدید نظر در شرایط معاهده، آلمان هیچ وقت نمی توانست از آن رهایی یابد.<sup>(۳۳)</sup> در پی غرامتی که آلمان می بایست پرداخت کند، تنها مسئله ای که به آن توجه نشد، توان اقتصادی آلمان و نحوه پرداخت این دیون بود. اما از آنجایی که پرداخت این دیون برای آلمان کار ساده ای نبود، لذا فرانسه مدعی تصاحب برخی از معادن زغال سنگ آلمان شد.

مسائل دیگری نیز برای آلمان وجود داشت: این کشور می بایست برای بازیافت درآمد از مازاد موازنه ی بین المللی خود، از عایدات حاصل از صادرات که متعلق به شرکتهای خصوصی، صاحبان و مدیران و کارکنان آنها بود مالیات اضافی بگیرد. یا به نوعی دیگر تامین اعتبار کند. تنها در صورتی که این در آمد از طریق چنین روشهایی جمع می شد قابل انتقال به



آنان را در هم کوبیدند و ضمناً" کارل لیبکنش<sup>(۳۲)</sup> و روزا لوگزامبورگ<sup>(۳۳)</sup> رهبران اسپارتاسیست ها کشته شدند.

البته جمهوری وایمار، از همان آغاز پیدایش، زیر بار یک دسته از مشکلات سخت و دشوار: زبونی تلخ ناشی از شکست، بی ارزشی پول، غرامتهای جنگی، و پریشانی شدید اقتصادی قرار داشت. ملت آلمان نه تنها برای یک رژیم دموکراسی مترقی آمادگی نداشتند، بلکه دولت های پیروز که روزی حساب ملت آلمان را از زمامدارانشان کاملاً جدا می دانستند، اکنون همدردی و تفاهم ناچیزی نسبت به جمهوری جوان بی تجربه نشان دادند.

دولت جدید آلمان ناگزیر بود که در راه دفاع از موجودیت خویش، با دودسته از مخالفین سرسخت چپ و راست بجنگد. در سال ۱۹۱۹ با حبس و توقیف بی رحمانه ای جلو کمونیست ها گرفته شد. در ۱۳-۱۷ مارس ۱۹۲۰، طرفداران رژیم سلطنت به اتفاق (یونکرها) طرفداران فکر اتحاد نژاد آلمان و نظامیان (استیل هلمتز) و (میثاق راست) را تشکیل دادند، و خواستند با حمله بر برلن، دولت را سرنگون کنند، اما با اعتصاب عمومی، با شکست روبرو شد. در ۸-۱۱ نوامبر ۱۹۲۳، آدولف هیتلر و ژنرال اریخ لودوندورف کوشش کردند تا در (مونیخ) شورش به پا کنند (طغیان سالن آبجو) اما انقلاب به مراد نرسید و هیتلر به زندان فرستاده شد. یک جمهوری در سرزمین راین تاسیس شد، اما در نتیجه اختلاف رهبران و مخالفت بریتانیا عمرش کوتاه بود. تورم پول در آلمان در سال ۱۹۲۳، بیشتر طبقه متوسط را دچار تنگدستی کرد و اوضاع وخیم اقتصادی نتیجه عدم ثبات سیاسی بود، و دولتهای ائتلافی یکی پس از دیگری در برابر مشکلات توفیقی نداشتند. در نتیجه، افکار عمومی تدریجاً از آزادی فکر معتدل محافظه کاری افراطی تغییر یافت.

هیتلر، پیشوایی که او را آگاه از همه چیز می پنداشتند، به ملت آلمان نوید داد که آنان را از بدبختی بیرون آورد و به شاهراه قدرت جهانی هدایت کند. مردم آلمان با آنکه در ابتدا درباره این اتریشی غریب و عجیب تا حدی شک و تردید داشتند، اما هنگامی که ضربت های فلج کننده ای بر سیستم معاهده و رسای یکی پس از دیگری وارد آورد، کاملاً معتقد شدند که او میرا از خطاست. و چون هیتلر مرکز غیر مسئول قدرت در آلمان بود هنگامی که از رایش هزار ساله سخن می گفت، ملت آلمان را متقاعد می ساخت.<sup>(۳۴)</sup>

## ۳-۳-۳- اوضاع اقتصادی:

علاوه بر تمام مخارجی که کشور های متخاصم در جنگ بر عهده گرفته بودند و در طول جنگ هزینه های بسیاری را پیش آمده بود بعد از جنگ نیز مسئله غرامات جنگی نیز بار اضافه ای بود بر دوش کشور هایی مثل آلمان که مقصر اصلی در شروع جنگ قلمداد شده بود. لذا در کنفرانس ورسای این بار گران «پرداخت غرامات جنگی» بر دوش آلمان نهادند. آلمان جنگ را شروع کرده، به بلژیک و فرانسه حمله برده، ویرانی های زیادی را به بار آورده است. علاوه بر آن، خساراتی به بریتانیا، ایالات متحده امریکا و دیگران وارد کرده است. لذا نمایندگان کشور های متضرر صورتحساب این غرامات را به رایش سوم ارسال کردند تا وی آن را بپردازد. «صورتی که پیروزمندان اصلی به کشور آلمان تسلیم کردند رقمی بالغ بر ۴۰ میلیارد دلار بود بود که با حساب امروزی حدودا معادل ۴۰۰ میلیارد دلار می شود» لذا در ابتدا دولت فرانسه که از بریتانیا وام دریافت کرده بود و همچنین وامهایی که بریتانیا و فرانسه از امریکا دریافت کرده بودند کوشش کردند تا بار دیون خود را به دوش آلمان بگذارند که بطور مثال فقط مبلغ بدهی بریتانیا به امریکا در حدود ۸/۷ میلیارد دلار بود. (۳۵)

دولت آلمان نیز به منظور پاسخگویی به مطالبات هم مردم نگون بخت خودش و هم متفقین، شروع به چاپ اسکناس بیشتر کرد. از آنجا که فرانسوی ها و دیگر متفقین مقدار زیادی از طلاهای آلمان را از خزانه ملی این کشور به سرقت برده بودند، برای اسکناس هایی که چاپ میشد پشتوانه ای وجود نداشت. ۱۳۳ چاپخانه دولتی با ۱۷۸۳ دستگاه چاپ روز و شب مشغول تولید پول کاغذی به نام مارک شدند. از آنجا که چیز با ارزشی پشتوانه این مارک ها نبود، ارزش آنها به سرعت سقوط کرد. به عنوان مثال در سال ۱۹۱۹ نه مارک برابر یک دلار امریکا در بازار جهانی بود. اما در سال ۱۹۲۳ رقم باور نکردنی چهار تریلیون مارک برابر تنها یک دلار بود! با این حال دولت هنوز به چاپ اسکناس های بی ارزش ادامه میداد.

تورم افسار گسیخته سطح زندگی مردم را در آلمان به شدت تحت تاثیر قرار داد. قیمت ها تنها در یک روز صد برابر و گاه بیشتر میشد. حقوق بگیران مجبور بودند برای حمل حقوقشان به خانه، گاری یا چرخ دستی به سر کارشان بیاورند، چون در جیب یا کیف جا نمیشد. کارخانه ها به کارگزاران ۲ بار در روز دستمزد پرداخت میکردند و به آنها مرخصی کوتاه مدت میدادند تا پیش از آنکه قیمت ها بالاتر رود برای خانواده خود مواد غذایی بخرند.

هیچ کس در آلمان یا حتی در تمام اروپا چنین تورمی ندیده بود. فحشا، بزهکاری و مفسد اجتماعی سراسر جامعه را در بر گرفته بود. حق اشتراک یک روزنامه در برلین از هفته ای شش مارک به بیش از پانصد میلیارد مارک ترقی کرد و از آنجا که پول کاغذی این قدر بی ارزش بود، مردم از آن برای عایق بندی، کاغذ دیواری، و حتی به عنوان کاغذ باطله برای روشن کردن اجاق آشپزخانه شان استفاده میکردند. مردم با سوزاندن این اسکناسها خود را گرم نگه میداشتند و کودکان نیز خود را سرگرم. زنی شکایت داشت که وقتی یک سبد بزرگ پر از اسکناس را برای چند دقیقه جلوی یک مغازه جا گذاشت، دزدی سبد را ربود، اما اسکناس ها را باقی گذاشت!<sup>(۳۶)</sup>

گیل بی استوارت<sup>(۳۷)</sup> درباره اقتصاد و شرایط معیشتی مردم آلمان در ماه های پایانی جنگ جهانی اول می نویسد: آخرین ماه های جنگ اقتصادی این کشور را نابود کرده بود با آن که در خاک آلمان هیچ نبردی در نگرفته بود جنگ زندگی را برای مردم آلمان سخت کرده بود. تمام موجودی، دارو، زغال سنگ، سوخت بخاری ها صرف سربازانی شده بود که در جبهه می جنگیدند حتی بدتر از آن آلمانی ها تقریباً هیچ مواد غذایی نداشتند. کشاورزان این کشور هیچ گاه قادر نبودند مواد غذایی کافی برای مردم خود تولید کنند و آلمان همواره به مواد غذایی وارداتی از همسایگانش متکی بود طی جنگ، ملل متفق آلمان را تحت محاصره قرار داده و راههای تجاری را قطع کرده بودند. نبود مواد غذایی سبب قحطی شد میلیون ها آلمانی خوشبخت تر با یک رژیم غذایی یکنواخت شامل شلغم، میوه کاج، گزنه، و نوشیدنی تلخ تهیه شده از آرد بلط سر می کردند. تاریخدان آلبرت مارین می نویسد: «اسکلت های متحرک در خیابان های شهرهای آلمان در جستجوی اسب های مرده پرسه می زدند و برسر یک تکه گوشت گندیده باهم گلاویز می شدند. گرسنگی هرروز صدهانفر را از پا در می آورد غالباً برای تابوت چوب موجود نبود و مردم را در گور های دسته جمعی دفع می کردند، جسد کودکان خرد سال را در جعبه های مقوایی قرار می دادند از آنجا که مردم آلمان با چنین وضعیت وحشت ناکی در وطن خود روبرو بودند از اسرار متفقین به ایم که تمام بار تقصیر جنگ را بر عهده گیرند به شدت خشمگین بودند و نه تنها خشمگین بودند بلکه احساس می کردند که به آنها خیانت شده است».<sup>(۳۸)</sup>

همچنین گالبرایت معتقد است: وضع آنچنان بحرانی شد که قیمتها در ابتدا روزانه و بزودی در هر ساعت رو به فزونی می گذارد. تنها وسیله دفاعی مردم نه پس انداز بلکه دسترسی به

اسکناس بود که بتوانند سریعاً خرج کنند. گفته شده است که در خلال سال ۱۹۲۳، تقریباً نیمی از چاپخانه های آلمان به کار چاپ اسکناس مشغول بودند.... سقوط ارزش مارک نسبت به ارزهای دیگر حتی از جریان فزونی قیمت ها هم شتاب بیشتری گرفت. در تابستان ۱۹۲۳ نام.پی.اندرو، نماینده کنگره آمریکا در حاشیه تاریخ ثبت شد. او توانسته بود تنها در مقابل ۷ دلار، ۴ میلیارد مارک دریافت کند. سپس وی مبلغ ۱/۵ میلیارد مارک از این پول را صرف خرید یک وعده غذا در یک رستوران کرد و ۴۰۰ میلیون مارک نیز به پیشخدمت انعام داد. تا پایان سال ۱۹۲۳ مدام بر وخامت اوضاع افزوده می شد، بطوریکه میزان اسکناس چاپ شده توسط رایسبانک که در دسامبر ۱۹۲۱ بالغ بر ۱۱۳/۶ میلیارد مارک بود در دسامبر ۱۹۲۳ یعنی اواخر این سال به ۴۹۶/۵۰۷/۴۲۴/۸۰۰ مارک رسید».<sup>(۳۹)</sup>

در پایان این بحث باید گفت اثرات بلافصل بحران در کشور آلمان فقر، بیکاری و نارضایتی بطور گسترده جامعه را فرا گرفت؛ بگونه ای که شش میلیون بیکار در آلمان وجود داشت. از لحاظ اقتصادی، به دلیل قطع کمکها و اعتبارات آمریکا، اقتصاد آلمان فلج شد و از هرگونه درآمد، بازدهی و تولید بازماند. تشدید فعالیتهای گروههای چپ و راست افراطی، در نهایت، موجب به قدرت رسیدن حزب ناسیونال سوسیال به رهبری آدلف هیتلر شد.

#### ۴- به قدرت رسیدن حزب ناسیونال سوسیالیسم (نازیسم):

در سال ۱۹۲۱ هیتلر و هواداران افراطی او در حزب کارگران فاشیستی آلمان جریانی به نام حزب ملی کارگران سوسیالیست آلمان با نام اختصاری (حزب نازی) تشکیل دادند. در ظرف چند ماه، تقاضای عضویت در حزب کارگران آلمان روبه افزایش نهاد و تعداد اعضا از زیر یکصد به تقریباً یک هزار نفر رسید. هیتلر، "درکسلر" را متقاعد کرد که زمان ایجاد برخی تغییرات دیگر و اول از همه نام حزب، فرارسیده است. هیتلر براین باور بود که نام "حزب کارگران آلمان" مبهم و فاقد جذابیت است. او به امید این که پشتیبانی ناسیونالیست ها و سوسیالیست های آلمان را بدست آورد، این نام را به حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان تغییر داد. عبارت "ناسیونال سوسیالیست" را می شد به نازی (Nazi) کوتاه کرد، که هیتلر فکر می کرد نامی مردم پسند تر است.<sup>(۴۰)</sup>

این حزب در سال ۱۹۲۳ در مونیخ دست به شورش مسلحانه زد. اقدام نازی‌ها به شکست انجامید، هیتلر دستگیر شد و نه ماه به زندان افتاد. هیتلر مرام سیاسی خود را به روشنی در کتاب "نبرد من" تشریح کرده است. به عقیده او عناصر "بیگانه" یا "غیر آریایی" باید از میان ملت آلمان زدوده شود، تا پاکی و اصالت خون ژرمن تأمین گردد. ملت آلمان باید خود را برای سروری جهان آماده کند. نازی‌ها حق خود می‌دانند که برای رسیدن به این هدف از هر وسیله‌ای استفاده کنند و تمام اقوام و ملت‌های "پست و غیر اصیل" را از سر راه خود بردارند. ناسیونال سوسیالیسم بیان ایدئولوژیک ساده و در عین حال کاملی برای یک نظام تام‌گرا (توتالیتیر) است، که سلطه مطلق و انحصاری شالوده آن است، با شعارهایی از قبیل: ملت واحد، رهبر واحد، ایدئولوژی واحد، حزب واحد. حزب نازی از سال ۱۹۲۵ سیاست تازه‌ای در پیش گرفت. هیتلر در نطق‌های آتشین خود وعده می‌داد که با تشکیل رایش سوم مردم آلمان به پیشرفت و بهروزی کامل دست خواهند یافت و تمام مشکلات جامعه حل خواهد شد. با شکست "رایش دوم" در جنگ جهانی اول، در آلمان "جمهوری وایمار" تشکیل شده بود، که در بحران غرقه بود. در جامعه‌ای که لایه‌های گسترده مردم با بی‌کاری و فقر روبرو بودند، سخنان هیتلر برای برخی جذابیت داشت. برای همین در انتخابات سال ۱۹۳۲ حزب نازی ۳۰ درصد آرا را کسب کرد و نشان داد که به مهم‌ترین نیروی کشور تبدیل شده است.<sup>(۴۱)</sup>

«نامزدهای نازی، با چهارده میلیون رأیی که به نفعشان به صندوقها ریخته شد، ۲۳۰ کرسی رایشتاگ را بدست آوردند. حزب آنها محبوبترین حزب سیاسی آلمان بود و نازی‌ها دیگر در مقام دوم پس از سوسیال دموکراتها قرار نداشتند».<sup>(۴۲)</sup> روز ۳۰ ژانویه ۱۹۳۲، هیتلر دولت خود را از سه عضو نازی وعده‌ای از بارونها و سلطه رهبر جبهه (کلاه فولادین) و هوگنبرگ از بزرگ‌ترین صاحبان صنایع سنگین تشکیل داد.<sup>(۴۳)</sup> در سال ۱۹۳۳ بحران سیاسی عمیقی آلمان را فرا گرفته بود. حاکمیت راست‌گرای کشور بر آن شد که با استفاده از هیتلر به بن بست سیاسی خاتمه دهد و قدرت روزافزون نیروهای چپ را مهار کند. هیتلر در رأس دولتی ائتلافی صدر اعظم آلمان شد.

تا پاییز سال ۱۹۳۳ تنها دو مانع بر سر راه قدرت کامل هیتلر باقی ماند. ۱- ارتش و ۲- رئیس جمهور هیندنبورگ. اما از آن جاکه معلوم بود که رئیس جمهور از سلامت چندانی برخوردار نیست، هیتلر تلاش کرد حمایت ارتش را به هر قیمتی به دست آورد. و سرانجام هیندنبورگ که رئیس جمهور آلمان بود، روز دوم اوت ۱۹۳۴، در سن ۸۳ سالگی در مقر ریاست

جمهوری در نودک، وفات یافت و همان روز به موجب فرمان هیتلر، سیستم حکومت وایمار منحل و صدارت و سیاست ریاست جمهوری آلمان هر دو در دست هیتلر متمرکز و مقرر شد که روز ۱۹ اوت، درباره عمل انجام شده جدید با آراء عمومی ملت آلمان مراجعه شود. جنازه هیندنبورگ پس از دوروز عزاداری طی تشریفات با شکوهی در تاننبرگ، بخاک سپرده شد و ارتش و نیروی دریائی آلمان به هیتلر که لقب ریشس فوهرر، گرفته بود سوگند وفا داری یاد کردند. و روز ۱۹ اوت، پس از یک سلسله تبلیغات دامنه دار مراجعه با آراء عمومی انجام گرفت. واز ۴۳۵۲۹۷۱۰ نفر رای دهنده ۳۸۶۳۲۷۶۰ نقره رژیم جدید رای موافق دادند روز ۴ سپتامبر، کنگره ناسیونال سوسیالیست با شکوه بسیار و جمعیت انبوه از طبقات مختلف افتتاح شد ولی هنوز تمامی افراد ملت آلمان پشتیبان هیتلر نبودند و عدم رضایت از سیاست او بخصوص از جنبه دینی در میان ملت آلمان وجود داشت.<sup>(۴۴)</sup>

سرانجام می توان گفت: هیتلر با رشته‌ای از عملیات خشن و توطئه‌های رذیلاانه مانند: به آتش کشیدن رایشتاگ<sup>(۴۵)</sup> پارلمان آلمان که البته از پوشش های دموکراتیک و مشروعی همچون انتخابات و مراجعه به آرای عمومی نیز استفاده می کرد، به درهم شکستن مقاومت نیروهای مترقی، سرکوب مخالفان و تحکیم قدرت خود دست زد.<sup>(۴۶)</sup> و طی دوازده سال حاکمیت فاشیستی دست به جنایات بزرگی زد که هیچگاه تاریخ بشریت آن را فراموش نخواهد کرد.



### نتیجه:

برخی از مهمترین و تاثیرگذارترین اندیشمندان و فلاسفه جهان آلمانی بوده اند که می توان فیلسوفانی از قبیل؛ نیچه، هگل، کانت، مارکس، فویرباخ و ... اشاره کرد. که تاثیرات هریک از آنان موجبات تاثیر و تحولات بسیاری در جهان شده اند. در این میان هگل و نیچه از مشهورترین فلاسفه ای هستند که با فلسفه خویش که به دولت ستایی و اسطوره پردازی از رهبر و ابرمرد می پردازد، پایه های فکری نازیسم را بصورت ناخودآگاه پدید آوردند.

در حالیکه بعد از جنگ جهانی اول و در پی تصویب و اجرای عهدنامه ورسای، آلمان نه تنها در زمینه سیاسی و نظامی شکست خورده بود، که سنگین تر از آن در بُعد اقتصادی، اجتماعی نیز شکست سنگینی بر آن وارد شد. مشکلات روانی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ملت آلمان با وقوع بحران اقتصادی ۱۹۲۹ که سارسر جهان را فراگرفته بود، بیش از پیش بر مشکلات می افزود. بیکاری در سطح شش میلیون نفر به عنوان یک بحران سیاسی و اجتماعی مطرح گشت. ناتوانی دولت و پارلمان در اداره کشور و عدم توانایی در انجام کارویژه های خویش نیز، صرفا جز نامی کم رنگ، در عمل چیزی برای عرضه نداشت. برای همین طبقات متوسط، نظامیان، دانش آموزان و اقشار وسیعی از مردم با ترس از کمونیسم، به نازیسم روی آوردند که همواره در تبلیغات گسترده خود، قول حل بحرانهای کشور و ملت آلمان و ضدیت با کمونیسم را به مردم می داد. و همین امر زمینه را برای هیتلر و حزب ناسیونال سوسیالیسم (نازیسم) مهیا می کرد. و هیتلر نیز با توسل به حربه ها و دسیسه های مختلف که البته در بسیاری از موارد نیز پوشش قانونی و مردمی نیز داشت، تمام رقبا را از صحنه به در کرد و در ابتدا به عنوان صدر اعظم از سوی رئیس جمهور به مجلس رایشتاگ انتخاب شد و بعد از مرگ رئیس جمهور توانست با ادغام صدر اعظمی و ریاست جمهوری زمام امور آلمان را بصورت مطلقه در اختیار بگیرد.

بنابراین ظهور و هژمونی نازیسم در آلمان را ناگهانی و آنی خواندن نمی تواند حرف و نظر مناسبی باشد. چون در تبیین و بررسی ریشه های نازیسم نه تنها در تاریخ و سیاست یک قرن پیش از آن نیاز به کندوکاوست، بلکه فلسفه ای که در آلمان قبل از هیتلر نیز رواج داشت نیز باید به جستجو پرداخت. ملت آلمان که با زیاده رویی ها و افراط های مسلک هیتلری، مرعوب و متحیر شده بود، هرگز نمی دانست که رژیم سیاسی که ایشان را تقریبا به سقوط ملی سوق می

داد، ثمره منطقی سنت فکری طولانی و خطرناکی است. که حدود دو قرن پیش پایه های خویش را بنا کرده بود.

**پی نوشت ها:**

- ۱- دیل ج هالینگ، مبانی و تاریخ فلسفه، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران انتشارات کیهان، ۱۳۶۴، ص ۱۶۸، و برایان مگی، فلاسفه بزرگ، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۳، ص ۳۱۳
- ۲- هالینگ، همان، ص ۱۶۹
- ۳- جان پلامناتز، فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل، ترجمه حسین بشیریه، تهران انتشارات نی، ۱۳۶۷، ص ۲۱۷،
- ۴- برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، تهران نشر پرواز، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۰۱۰
- ۵- پلامناتز، همان، ۱۳۶۷، ص ۱۴۶-۱۴۷
- ۶- راسل، همان، ج ۲، ص ۱۰۱۱
- ۷- لین لنکستر، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۵۰-۵۲
- ۸- Friedrich Nietzsche 1844 – 1900
- ۹- ایان مک لین، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، ترجمه حمید احمدی، تهران انتشارات میزان، ۱۳۸۱، ص ۵۶۱
- ۱۰- از خدایان اساطیری یونان باستان که دارای سیمایی دوگانه بود. وجهی از سیمای وی رو به گذشته، تخریب، ویرانگری و انهدام و نابودی داشت و سیمای دیگرش، رو به آینده، سازندگی، امید و سعادت داشت.
- ۱۱- حسینعلی نوذری، صورتبندی مدرنیته و پست مدرنیته: بسترهای تکوین تاریخی و زمینه های تکامل اجتماعی، تهران، انتشارات نقش جهان، چاپ دوم، ۱۳۸۵، ص ۱۳۲
- ۱۲- ژوزف پیتر استرن، نیچه. تهران: طرح نو، ۱۳۸۹، ص ۹۶
- ۱۳- همان، صص ۱۲۴-۱۲۵

- ۱۴- فریدریش ویلهلم، نیچه، چنین گفت زرتشت. با ترجمه داریوش آشوری. تهران: آگه، ۱۳۷۸، ص ۹۰
- ۱۵- شماری از فیلسوفان دانشگاهی و حرفه‌ی آلمان، از جمله آلفرد بویلر و آلفرد روزنبرگ، عهده دار امر تبلیغ اندیشه‌های نیچه و فراهم کردن تفسیر نازیستی درست از آثار او شدند. برای مثال، بویلر یکی از نخستین آثار را درباره‌ی سیاست نیچه نوشت، که در ۱۹۳۱ با نام نیچه‌ی فیلسوف و سیاستمدار منتشر شد. هدف این کتاب، تفسیر نیچه چونان فیلسوف نژاد نورد بود.
- ۱۶- الیزابت، خواهر نیچه، در مسخ اندیشه‌های نیچه و تبدیل او به فیلسوف میلیتاریسم و امپریالیسم آلمان نقش تعیین‌کننده‌ی داشت. او بر آثار بازمانده‌ی برادرش کنترل کامل داشت، و اکنون با قطعیت روشن شده است که او نه تنها از انتشار دست‌نوشته‌های خاصی چون اینک انسان جلوگیری کرده بل در مطالب نیچه دست برده و نامه‌هایی را جعل کرده و آنها را به نیچه نسبت داده است.
- ۱۷- کیت انسل پیرسون، هیچ‌انگار تمام‌عیار: مقدمه‌ای بر اندیشه‌ی سیاسی نیچه، محسن حکیمی، تهران: نشر خجسته، چاپ دوم، ۱۳۸۶، ص ۶۳
- ۱۸- راین‌هارد کونل، فاشیسم مفر جامعه‌ی سرمایه‌داری از بحران، ترجمه‌ی منوچهر فکری ارشاد، تهران، انتشارات توس، ۱۳۸۵، ص ۳۶ و طاهره بیژنی، عوامل اقتصادی-اجتماعی تاثیرگذار در برآمدن فاشیسم بعد از جنگ جهانی اول در ایتالیا، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه تاریخ جهان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد داراب، ۱۳۹۲، ص ۲۵
- ۱۹- بیژنی، همان، ص ۴۸
- ۲۰- سرژ برشتین و دیگران، تاریخ قرن بیستم، ترجمه: امان‌الله ترجمان، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۰، ص ۵۴
- ۲۱- گیل بی استوارت، امپراتوری هیتلر، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، چاپ پنجم، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۸، صص ۱۵ و ۱۴
- ۲۲- همان، صص ۴۰-۴۱
- ۲۳- رابرت روزولت پالمر، تاریخ جهان نو، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹، ص ۴۱۹

- ۲۴- جان کنت گالبرایت، سیری در اقتصاد معاصر، ترجمه عباس قانع بصیری و محسن قانع بصیری، تهران: نشر پژوهش فروزان روز، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۵۱
- ۲۵- همانجا
- ۲۶- kLil
- ۲۷- Prince Max of baden
- ۲۸- Spa
- ۲۹- از نمایندگان سوسیالیست مجلس که از دباغی بوکالت رسیده بود.
- ۳۰- Haase
- ۳۱- سوسیالیست های افراطی که به تقلید از بزرگان ایتالیایی که یک قرن قبل از میلاد مسیح، در ایتالیا برضد حکومت، شورش و انقلاب عظیمی برپا کرده بودند (اسپارتاکوس) نامیده می شدند، خود را به این نام نامیدند.
- ۳۲- Karl Liebknecht
- ۳۳- Rosa
- ۳۴- لویس ل. اسنایدر، جهان در قرن بیستم، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ اول، تهران: موسسه انتشاراتی فرانکلین، ۱۳۴۲. صص ۱۲۴ و ۱۲۵
- ۳۵- گالبرایت: همان، ۴۵
- ۳۶- ویلیام شایرر، ظهور و سقوط رایش سوم، ترجمه کاوه دهقان، تهران: نشر پیک دانش، ۱۳۶۳، ص ۱۱۳-۱۱۵
- ۳۷- نویسنده کتاب امپراطوری هیتلر
- ۳۸- استوارت، همان، صص ۴۰ و ۴۱
- ۳۹- گالبرایت، همان، صص ۵۱ و ۵۲
- ۴۰- استوارت، همان، ص ۴۶
- ۴۱- ژاک بنوامش و دیگران، همان، ص ۱۴۷
- ۴۲- استوارت، همان، ص ۶۹
- ۴۳- نخستین کابینه هیتلر بدین قرار بود: صدر اعظم (نخست وزیر) هیتلر معاون صدر اعظم فن پاپن، وزارت کشاورزی هوگنبرگ، وزارت امور خارجه فن نورات، جنگ فن بلومبرگ داخله فریک، دادگستری گورتنر، کار سلت، دارائی شورین فن گروزیگ، هواپیمایی کمیساریای پروس گورینگ.

- ۴۴- ماکسیم مورن ، تاریخ دول معظم ، ترجمه : علی اصغر شهمیر، تهران : شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران ، ۱۳۸۸، ص ۲۵۱
- ۴۵- حریق رایشتاگ از حوادثی بود که حزب نازی بخصوص روهم و گورینگ بوجود آوردند تا برای اقدام بر علیه مخالفین خود مستمسکی بدست آورند. روز ۲۷ فوریه، حریق مهمی در محل رایشتاگ روی داد و پلیس اعلام کرد که شخصی به نام وان درلب، از هلندی های مهاجر را در محل حریق دستگیر نموده و وی وابسته به حزب کمونیست هلند است. هیتلر، انتساب حریق رایشتاگ را به حزب کمونیست بهانه قرار داده مبارزه بر علیه آن حزب را آغاز کرد، مصونیت پارلمانی از نمایندگان کمونیست سلب، سازمانهای مربوط به آن حزب عملاً منحل و محاکمه و اعدام سران و رهبران حزب مزبور به شدت تعقیب گردید. (نک: مورن، ۱۳۳۸، ۲۴۰)
- ۴۶- روبرت هرمان شربروک ، تاریخ آلمان ، ترجمه : محمد ظروفی ، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸، ص ۱۱۸

**فهرست منابع و مآخذ:**

- ۱- استرن، ژوزف پیتر، (۱۳۸۹)، نیچه. تهران: طرح نو
- ۲- استوارت، گیل بی، (۱۳۸۸)، امپراتوری هیتلر، ترجمه مهدی حقیقت خواه، چاپ پنجم، تهران، انتشارات ققنوس
- ۳- اسنایدر، لوئیس. ل. (۱۳۴۲) جهان در قرن بیستم، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ اول، تهران: موسسه انتشاراتی فرانکلین
- ۴- بیژنی، طاهره، (۱۳۹۲) عوامل اقتصادی-اجتماعی تاثیرگذار در برآمدن فاشیسم بعد از جنگ جهانی اول در ایتالیا، پایان نامه کارشناسی ارشد، گروه تاریخ جهان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد داراب.
- ۵- پالم، رابرت روزولت (۱۳۷۹)، تاریخ جهان نو، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر
- ۶- پلامانتز، جان، (۱۳۶۷)، فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل، ترجمه حسین بشیریه، تهران انتشارات نی
- ۷- پیرسون، کیت انسل، (۱۳۸۶)، هیچ انگار تمام عیار: مقدمه ای بر اندیشه ی سیاسی نیچه، محسن حکیمی، تهران: نشر خجسته، چاپ دوم.
- ۸- هالینگ دیل، ج، ( ۱۳۶۴)، مبانی و تاریخ فلسفه، ترجمه عبدالحسین آذرنگاه، تهران انتشارات کیهان
- ۹- راسل، برتراند، (۱۳۶۵)، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، تهران نشر پرواز
- ۱۰- راین هارد کونل، (۱۳۵۸)، فاشیسم مفر جامعه-ی سرمایه‌داری از بحران، ترجمه-ی منوچهر فکری ارشاد، تهران، انتشارات توس
- ۱۱- ژاک بنوامشن ، آلان بالوک و آدولف هیتلر، (۱۳۶۳)، جهان در میان دو جنگ ، ترجمه : مهدی سمسار، سازمان انتشارات اشرفی ، تهران
- ۱۲- سرژ برشتین و دیگران، (۱۳۷۰) ، تاریخ قرن بیستم ، ترجمه : امان الله ترجمان ، آستان قدس رضوی ، مشهد
- ۱۳- علیزاده، حسن ، (۱۳۸۱)، فرهنگ خاص علوم سیاسی، چاپ دوم، تهران: نشر روزنه،
- ۱۴- کالیس، ارسطو، (۱۳۸۲)، ایدئولوژی فاشیست: سرزمین و گسترش طلبی در ایتالیا و آلمان ۱۹۲۲-۱۹۴۵، مترجم؛ جهانگیر معینی، چاپ اول، تهران: امیرکبیر،

- ۱۵- گالبرایت، جان کنت، (۱۳۸۰)، سیری در اقتصاد معاصر، ترجمه عباس قانع بصیری و محسن قانع بصیری، تهران: نشر و پژوهش فروزان روز، چاپ اول
- ۱۶- لنکستر، لین و، (۱۳۶۲)، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، تهران، انتشارات امیرکبیر
- ۱۷- مگی برایان، (۱۳۷۳)، فلاسفه بزرگ، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران انتشارات خوارزمی
- ۱۸- مک لین، ایان، (۱۳۸۱)، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، ترجمه حمید احمدی، تهران انتشارات میزان.
- ۱۹- مورن، ماکسیم، (۱۳۳۸)، تاریخ دول معظم، ترجمه: علی اصغر شهیمیر، تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران
- ۲۰- نوذری، حسینعلی، (۱۳۸۵)، صورتبندی مدرنیته و پست مدرنیته: بسترهای تکوین تاریخی و زمینه های تکامل اجتماعی، تهران، انتشارات نقش جهان، چاپ دوم
- ۲۱- نیچه، فریدریش ویلهلم، (۱۳۷۸)، چنین گفت زرتشت. با ترجمه داریوش آشوری. تهران: آگه.
- ۲۲- هرمان شبروک، روبرت، (۱۳۵۸) تاریخ آلمان، ترجمه: محمد ظروفی، انتشارات دانشگاه تهران
- ۲۳- ویلیام شایرر (۱۳۶۳)، ظهور و سقوط رایش سوم، ترجمه کاوه دهقان، تهران: نشر پیک دانش